

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منتشر شده در اینجا

نویسنده: مائوریتریو لازاراتو

برگردان: مجله جنوب جهانی

فرستنده: علی مشرف

۲۰ اپریل ۲۰۲۵

مسلح شدن برای نجات سرمایه‌داری مالی! درس‌هایی از رزا لوکزامبورگ، کالکی، باران و سویزی



«ملت‌ی هرچند بزرگ باشد، اگر عاشق جنگ باشد نابود خواهد شد؛ جهانی هرچند صلح‌طلب باشد، اگر جنگ را فراموش کند در خطر خواهد افتاد.»

(رساله نظامی چینی «وو زی»)

«وقتی از نظام جنگ صحبت می‌کنیم، منظورم نظامی است که جنگ را—حتی در قالب برنامه‌ریزی شده و غیرنظامی—به عنوان پایه و اساس نظم سیاسی می‌پذیرد؛ نظامی که در آن جنگ یک رویداد نیست، بلکه یک نهاد است؛ نه یک بحران، بلکه یک کارکرد؛ نه یک شکست، بلکه سنگ بنای سیستم. جنگی که همیشه منسوخ و طردشده است، اما هرگز به عنوان یک امکان واقعی کنار گذاشته نمی‌شود.»

(کلادیو ناپلئون، ۱۹۸۶)

ظهور ترمپ به معنای واقعی کلمه «آخر الزمانی» است: برداشتن پرده از روی پنهان‌کاری‌ها. آشفتگی او این حسن را دارد که ذات سرمایه‌داری، رابطه جنگ، سیاست و سود، و پیوند سرمایه و دولت را—که معمولاً زیر نقاب دموکراسی، حقوق بشر و مأموریت تمدن غربی پنهان می‌شود—آشکار می‌کند.

همین دورویی در قلب روایتی نهفته است که اتحادیه اروپا با تحمیل ۸۴۰ میلیارد یورو برای تجهیزات نظامی به کشورهای عضو تحت بهانه «وضعیت اضطراری»، آن را مشروعیت می‌بخشد. مسلح شدن، همانطور که ماریو دراگی می‌گوید، دفاع از «ارزش‌هایی که جامعه اروپائی ما را بنیان نهاده‌اند» و «صلح، همبستگی، امنیت، حاکمیت و استقلال را برای دهه‌ها تضمین کرده‌اند» نیست، بلکه نجات سرمایه‌داری مالی است.

حتی نیازی به تحلیل‌های پیچیده یا سخنرانی‌های طولانی برای افشای پوچی این روایت‌ها نیست—کشتار ۴۰۰ غیرنظامی دیگر کافی بود تا نقاب اخلاقی و فرهنگی برتری غرب را کنار بزند.

ترمپ صلح‌طلب نیست؛ او صرفاً شکست ستراتیژیک ناتو در جنگ اوکراین را می‌پذیرد، در حالی که نخبگان اروپائی واقعیت را انکار می‌کنند. صلح از نظر آنها به معنای بازگشت به وضعیت فاجعه‌باری است که کشورهایشان را به آن کشانده‌اند.

جنگ باید ادامه یابد، زیرا برای آنها—همانند دموکرات‌ها و دولت پنهان امریکا—راه خروج از بحران آغاز شده در سال ۲۰۰۸ است، همانند بحران بزرگ ۱۹۲۹. ترمپ می‌خواهد با اولویت دادن به اقتصاد—بدون رد خشونت، باج‌گیری، تهدید یا جنگ—مسأله را حل کند. اما احتمالاً هیچ یک از طرفین موفق نخواهند شد، زیرا سرمایه‌داری در شکل مالی خود در بحرانی عمیق فرو رفته است، و دقیقاً از مرکز آن—ایالات متحده—نشانه‌های «دراماتیک» برای نخبگان حاکم بر ما می‌آید. به جای همگرایی به سمت امریکا، سرمایه‌ها به سمت اروپا فرار می‌کنند. این پدیده جدید، نشانه‌ای از شکست‌های غیرقابل پیش‌بینی است که خطر فجایع را افزایش می‌دهد. سرمایه مالی کالا تولید نمی‌کند، بلکه حباب‌هایی می‌سازد که در امریکا متورم می‌شوند و به ضرر بقیه جهان می‌ترکند. این حباب‌ها به عنوان سلاح‌های کشتار جمعی عمل می‌کنند: نخست حباب دات‌کام، سپس حباب وام‌های مسکن پریسک که به یکی از بزرگترین بحران‌های مالی تاریخ سرمایه‌داری انجامید و راه را برای جنگ هموار کرد. آنها حتی تلاش کردند حباب «سرمایه‌داری سبز» را ایجاد کنند که هرگز محقق نشد، و در نهایت، حباب بی‌سابقه شرکت‌های فناوری پیشرفته. برای پوشاندن شکست‌های ناشی از بدهی خصوصی که بر دوش بدهی عمومی انداخته شد، فدرال رزرو و بانک مرکزی اروپا بازارها را با نقدینگی فراوان پر کردند—نقدینگی که به جای رسیدن به اقتصاد واقعی، به تغذیه حباب فناوری پیشرفته و توسعه صندوق‌های سرمایه‌گذاری معروف به «سه غول» (ونگارد، بلک‌راک، و استیت استریت) انجامید. این بزرگترین انحصار در تاریخ سرمایه‌داری است که ۵۰ تریلیون دلار را مدیریت می‌کند و سهامدار اصلی بزرگترین شرکت‌های بورسی است. اکنون حتی این حباب نیز در حال ترکیدن است.

اگر ارزش بازار بورس وال استریت را به نصف کاهش دهیم، باز هم به ارزش واقعی شرکت‌های فناوری پیشرفته نزدیک نمی‌شویم—سهام آنها توسط خود صندوق‌ها برای حفظ سود بالا برای «سرمایه‌گذاران خرد» متورم شده است. دموکرات‌ها حتی رویای جایگزینی رفاه با «مالی‌سازی همگانی» را در سر می‌پروراندند، همانطور که قبلاً رویای خاندان کردن همه امریکائی‌ها را داشتند.

اکنون این مهمانی به پایان رسیده است. حباب به نقطه اوج خود رسیده و ارزش‌ها با خطر واقعی سقوط مواجه هستند. اگر به این، عدم قطعیت ناشی از سیاست‌های ترمپ—نماینده بخشی از سرمایه مالی که با صندوق‌های سرمایه‌گذاری همسو نیست—را اضافه کنیم، ترس «بازارها» را درک خواهیم کرد.

سرمایه‌داری غرب به حباب دیگری نیاز دارد، زیرا تنها راهش تکرار همان الگوهای گذشته است (تلاش ترمپ برای بازسازی صنعت تولید در امریکا محکوم به شکست است)

همسانی کامل «تولید» و تخریب

اتحادیه اروپا—که امروز ۶۰٪ بیشتر از روسیه برای تسلیحات هزینه می‌کند (ناتو ۵۵٪ هزینه نظامی جهانی را تشکیل می‌دهد، روسیه ۵٪)—برنامه سرمایه‌گذاری ۸۰۰ میلیارد یورویی برای افزایش هزینه‌های نظامی تصویب کرده است. جنگ و اروپا—جایی که شبکه‌های سیاسی و اقتصادی مرتبط با ستراتیژی بایدن (که در انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر شکست خورد) هنوز فعال هستند—فرصتی برای ساخت حباب مبتنی بر تسلیحات است تا مشکلات فزاینده «بازارهای» امریکائی را جبران کند.

از دسمبر، سهام شرکت‌های تسلیحاتی مورد سوداگری قرار گرفته و به عنوان پناهگاه امن برای سرمایه‌هائی که وضعیت امریکا را پرریسک می‌بینند، مدام در حال افزایش است. در مرکز این عملیات، صندوق‌های سرمایه‌گذاری قرار دارند که از سهامداران اصلی شرکت‌های بزرگ تسلیحاتی مانند بوئینگ، لاکهید مارتین، و RTX هستند و بر مدیریت و ستراتیژی‌های این شرکت‌ها تأثیر می‌گذارند.

در اروپا نیز این صندوق‌ها در مجتمع نظامی-صنعتی حضور دارند: راینمتال—شرکت المانی سازنده تانک لئوپارد که قیمت سهامش در چند ماه گذشته ۱۰۰٪ افزایش یافته—سهامداران اصلی‌اش شامل بلکراک، سوسپته جنرال، و نگارد و غیره هستند. راینمتال، بزرگترین تولیدکننده مهمات اروپا، از نظر ارزش بازار از فولکس‌واگن—بزرگترین خودروساز قاره—پیشی گرفته است. این آخرین نشانه از اشتیاق سرمایه‌گذاران به ارزش‌های مرتبط با دفاع است. اتحادیه اروپا می‌خواهد پس‌اندازهای قاره را به سمت تسلیحات هدایت کند—حرکتی با پیامدهای فاجعه‌بار برای طبقه کارگر و افزایش شکاف در اتحادیه.

مسابقه تسلیحاتی نمی‌تواند به عنوان «کینزیانیسم جنگی» عمل کند، زیرا سرمایه‌گذاری در تسلیحات در اقتصادی مالی‌شده و غیرصنعتی انجام می‌شود. این پول عمومی به اقلیتی کوچک سود می‌رساند و شرایط زندگی اکثریت را وخیم‌تر می‌کند.

حباب تسلیحات تنها می‌تواند اثراتی مشابه حباب فناوری پیشرفته امریکا داشته باشد. پس از ۲۰۰۸، سرمایه‌های جذب‌شده برای حباب فناوری هرگز به طبقه کارگر امریکا «نرسید». در عوض، بی‌ثباتی صنعتی، مشاغل ناپایدار و کم‌مهارت، دستمزدهای پائین، فقر فزاینده، نابودی رفاه محدود باقی‌مانده از نئو دیل و خصوصی‌سازی همه خدمات را به همراه آورد. این دقیقاً همان چیزی است که حباب مالی اروپا در اروپا ایجاد خواهد کرد.

مالی‌سازی نه تنها نابودی کامل دولت رفاه و خصوصی‌سازی بی‌حدوحصر خدمات، بلکه قطعه‌قطعه شدن سیاسی بیشتر اتحادیه اروپا را به دنبال خواهد داشت. بدهی‌های هر کشور—که به صورت جداگانه گرفته شده‌اند—باید بازپرداخت شوند و اختلافات عظیمی بین کشورهای اروپائی در توانائی بازپرداخت بدهی‌ها وجود خواهد داشت.

خطر واقعی روسیه نیست، بلکه المان با ۵۰۰ میلیارد یورو برای تسلیحات و ۵۰۰ میلیارد دیگر برای زیرساخت‌هاست—سرمایه‌گذاری کلیدی در ساخت حباب. آخرین باری که المان مسلح شد، فجایع جهانی (۲۵ میلیون کشته تنها در اتحاد جماهیر شوروی، رامحل نهائی نازی‌ها و غیره) را رقم زد، که منجر به اظهارنظر معروف آندره‌موتی علیه وحدت المان شد: «المان را آنقدر دوست دارم که ترجیح می‌دهم دو تا داشته باشیم»

در انتظار رشد ناسیونالیسم و راست افراطی (که اکنون ۲۱٪ است) و شعار «المان بازگشته»، المان هژمونی امپریالیستی معمول خود را بر دیگر کشورهای اروپایی تحمیل خواهد کرد.

المانی‌ها به سرعت از آموزه‌های اردو-لیبرالی—که هیچ پایه اقتصادی، تنها سیاسی داشت—دست کشیده و مالی‌سازی آنگلو-امریکائی را با همان هدف سلطه و استثمار اروپا پذیرفته‌اند.

فایننشال تایمز از تصمیمی خبر می‌دهد که توسط مرتس (مرد بلکراک) و کوکیس (وزیر خزانهداری، مرد گلدمن ساکس) با تأیید احزاب «چیپ‌گرای» PDS و دی‌لینکه گرفته شده است—احزابی که مانند پیشینیانشان در ۱۹۱۴، مسئولیت کشتار آینده را بر عهده می‌گیرند.

اگر امپریالیسم پیشین المان بر ریاضت اقتصادی، صادراتگرایی، انجماد دستمزدها و نابودی دولت رفاه استوار بود، این امپریالیسم جدید بر مدیریت اقتصادی جنگی اروپا متمرکز است—اقتصادی که بر اساس تفاوت نرخ بهره برای بازپرداخت بدهی‌ها سلسله‌مراتبی شده است.

کشورهای بسیار بدهکار (مانند ایتالیا و فرانسه) باید خریدارانی برای اوراق قرضه خود بیابند—در بازاری که هر روز رقابتی‌تر می‌شود. سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند اوراق المان، اوراق شرکت‌های تسلیحاتی (که ارزششان در حال افزایش است)، یا اوراق دولتی اروپائی را بخرند—اوراقی که مطمئن‌تر و سودآورتر از اوراق کشورهای فوق‌بدهکار هستند.

تنها افراد ساده‌لوح می‌توانند از آنچه رخ می‌دهد شگفت‌زده شوند. همه چیز در حال تکرار است، اما این بار در بستر سرمایه‌داری مالی—نه صنعتی، مانند قرن بیستم.

جنگ و تسلیحات از زمانی که سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل شد، در قلب اقتصاد و سیاست جای گرفته‌اند. آن‌ها همچنین محور فرآیند بازتولید سرمایه و طبقه کارگر هستند—که در رقابتی سخت با یکدیگر قرار دارند. چارچوب نظری ارائه‌شده توسط رزا لوکزامبورگ، کالکی، باران و سویزی—که خلاف نظریه‌های انتقادی بی‌خاصیت امروزی—بر مفاهیم امپریالیسم، انحصار و جنگ تمرکز دارد، تصویری واضح از وضعیت کنونی پیش روی ما می‌گذارد.

بحران ۱۹۲۹ که ریشه در جنگ جهانی اول و تلاش برای خروج از آن با فعال‌سازی هزینه‌های دولتی داشت، طبق نظر باران و سویزی (از این پس B&S)، به دلیل حجم ناکافی هزینه‌های عمومی نتوانست نیروهای رکودی اقتصاد خصوصی را خنثی کند.

«از منظر نجات اقتصاد امریکا، نیو دیل یک شکست مفتضحانه بود. حتی گالبرایت—پیامبر رفاه بدون هزینه‌های جنگی—اعتراف کرد که در دهه ۱۹۳۰، «رکود بزرگ» هرگز پایان نیافت.»

راه نجات تنها با جنگ جهانی دوم فرا رسید: «سپس جنگ آمد و با جنگ، نجات... هزینه‌های نظامی کاری کرد که هزینه‌های اجتماعی نتوانسته بود.» زیرا هزینه‌های عمومی از ۱۷.۵ میلیارد دلار به ۱۰۳.۱ میلیارد دلار افزایش یافت. B&S نشان می‌دهند که هزینه‌های عمومی به نتایج هزینه‌های نظامی نرسید، زیرا توسط یک مشکل سیاسی—که هنوز هم گریبان‌گیر ماست—محدود شده بود. چرا نیو دیل و هزینه‌هایش به هدفی که «در دسترس بود، همانطور که جنگ بعداً ثابت کرد»، نرسید؟

پاسخ در ماهیت و ترکیب هزینه‌های عمومی نهفته است: «با توجه به ساختار قدرت سرمایه‌داری انحصاری امریکا، افزایش هزینه‌های غیرنظامی تقریباً به حد نهائی خود رسیده بود. نیروهای مخالف این گسترش، بسیار قدرتمندتر از آن بودند که شکسته شوند.»

هزینه‌های اجتماعی با منافع شرکت‌ها و الیگارش‌ها در تضاد بود و قدرت اقتصادی و سیاسی آن‌ها را تهدید می‌کرد. «از آنجا که منافع خصوصی کنترل قدرت سیاسی را در دست دارند، محدودیت‌های هزینه‌های عمومی به صورت خشک تعیین می‌شوند—بدون توجه به نیازهای اجتماعی، هرچند آشکارا فاجعه‌بار باشند.» این محدودیت‌ها حتی برای هزینه‌های بهداشت و آموزش نیز اعمال می‌شد—حوزه‌هایی که در آن زمان، خلاف امروز، مستقیماً با منافع خصوصی الیگارش‌ها رقابت نمی‌کردند.

مسابقه تسلیحاتی اجازه می‌دهد هزینه‌های عمومی دولت افزایش یابد، بدون این که این افزایش به بهبود دستمزدها یا مصرف طبقه کارگر منجر شود.

سوال این است: چگونه می‌توان پول عمومی را خرج کرد تا از رکود ناشی از انحصار جلوگیری کرد، و در عین حال از تقویت طبقه کارگر اجتناب نمود؟ پاسخ B&S روشن است: «با تسلیحات، با تسلیحات بیشتر، با تسلیحات هرچه بیشتر.»

مایکل کالکی—که روی همان دوره اما در مورد المان نازی کار می‌کرد—جنبه‌های دیگری از مسئله را روشن می‌سازد. او خلاف رویکردهای صرفاً اقتصادی که حتی نظریه‌پردازان مارکسیست را تهدید می‌کند، ماهیت سیاسی چرخه سرمایه را برجسته می‌کند: «نظم در کارخانه‌ها و ثبات سیاسی برای سرمایه‌داران مهم‌تر از سود فوری است.» چرخه سیاسی سرمایه—که اکنون تنها با مداخله دولت قابل تضمین است—نیازمند هزینه‌های نظامی و فاشیسم است. از نظر کالکی، مشکل سیاسی همچنین در «جهت و اهداف هزینه‌های عمومی» آشکار می‌شود. بیزاری از «پارانه دادن به مصرف توده‌ها» ناشی از ترس از نابودی «بنیان‌های اخلاق سرمایه‌داری: «نان را با عرق جبین به دست می‌آوری، (مگر این که از سود سرمایه زندگی کنی).»

چگونه می‌توان اطمینان حاصل کرد که هزینه‌های دولتی به اشتغال، مصرف و دستمزدهای بالاتر—و در نتیجه قدرت سیاسی طبقه کارگر—منجر نشود؟

راه حل برای الیگارش‌ها، فاشیسم است: دستگاه دولتی تحت کنترل سرمایه بزرگ و رهبری فاشیستی قرار می‌گیرد، «هزینه‌های دولتی بر تسلیحات متمرکز می‌شود»، و «نظم کارخانه و ثبات سیاسی از طریق انحلال اتحادیه‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری تضمین می‌شود. در اینجا، فشار سیاسی جایگزین فشار اقتصادی بیکاری می‌شود.» از این رو، موفقیت عظیم نازی‌ها در جذب لیبرال‌های بریتانیایی و امریکایی بود.

جنگ و هزینه‌های نظامی حتی پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز در سیاست امریکا مرکزی باقی ماندند، زیرا یک ساختار سیاسی بدون نیروی مسلح—یعنی بدون انحصار اعمال زور—غیرقابل تصور است.

مقیاس دستگاه نظامی یک کشور به جایگاه آن در سلسله‌مراتب جهانی استثمار بستگی دارد: «مهم‌ترین کشورها همیشه بیشترین نیاز را دارند، و میزان این نیاز بسته به رقابت آن‌ها برای جایگاه اول تغییر می‌کند.»

بنابراین، هزینه‌های نظامی در مرکز امپریالیسم به رشد خود ادامه می‌دهد: «طبیعتاً بیشترین گسترش هزینه‌های عمومی در بخش نظامی رخ داد—از کمتر از ۱٪ به بیش از ۱۰٪ تولید ناخالص داخلی—که حدود دو سوم کل افزایش هزینه‌های عمومی از ۱۹۲۰ را تشکیل می‌داد. این جذب عظیم مازاد در آماده‌سازی‌های نظامی، واقعیت محوری تاریخ پساجنگ امریکا بوده است.»

کالکی اشاره می‌کند که در سال ۱۹۶۶، «بیش از نیمی از رشد درآمد ملی صرف رشد هزینه‌های نظامی شد.» امروزه، در دوران پس از جنگ، سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند برای کنترل هزینه‌های اجتماعی به فاشیسم متکی باشد. کالکی—شاگرد رزا لوکزامبورگ—تأکید می‌کند: «یکی از کارکردهای اصلی هیتلریسم، غلبه بر بیزاری سرمایه

بزرگ از سیاست ضدچرخه‌ای در مقیاس گسترده بود. بورژوازی بزرگ تنها در صورتی با کنار گذاشتن سیاست لیبرالیسم و افزایش نقش دولت در اقتصاد موافقت کرد که دستگاه دولتی تحت کنترل مستقیم اتحاد آن‌ها با «رهبری فاشیستی» باشد و جهت و محتوای هزینه‌های عمومی توسط تسلیحات تعیین شود.»

در «سی سال طلایی» پس از جنگ، بدون فاشیسم برای جهت‌دهی هزینه‌های عمومی، دولت‌ها و سرمایه‌داران مجبور به سازش سیاسی شدند. روابط قدرت—تعیین‌شده توسط یک قرن مبارزات انقلابی—آن‌ها را وادار به امتیازدهی کرد، امتیازاتی که با نرخ‌های رشد سود بی‌سابقه سازگار بودند.

اما حتی این سازش نیز کافی نبود: «در چنین شرایطی، کارگران «سرکش» می‌شوند و «کاپیتان‌های صنعت» مشتاق «دادن درس» به آن‌ها هستند.»

انقلاب ضدکارگری—که از اواخر دهه ۶۰ آغاز شد—تمرکز خود را بر نابودی هزینه‌های اجتماعی و هدایت پول عمومی به سود انحصاری الیگارشی‌ها گذاشت.

مشکل، از جمهوری وایمار تا امروز، هرگز مداخله کلی دولت در اقتصاد نبوده، بلکه این واقعیت است که دولت توسط مبارزه طبقاتی تسخیر شده و مجبور به پاسخگویی به خواسته‌های کارگران و طبقه کارگر شده است.

در دوران «صلح» جنگ سرد، بدون کمک فاشیسم، انفجار هزینه‌های نظامی نیازمند مشروعیت‌سازی بود—مشروعیتی که با تبلیغات مداوم درباره «تهدید جنگ قریب‌الوقوع» و «دشمنی در کمین برای نابودی ارزش‌های غربی» تأمین می‌شد:

«سازندگان رسمی و غیررسمی افکار عمومی پاسخ آماده داشتند: امریکا باید جهان آزاد را از تهدید تجاوز شوروی (یا چین) محافظت کند.»

کالکی برای همین دوره توضیح می‌دهد: «روزنامه‌ها، سینما، رادیو و تلویزیون—که تحت نظارت طبقه حاکم کار می‌کنند—فضائی را ایجاد می‌کنند که به نظامی‌سازی اقتصاد کمک می‌کند.»

هزینه‌های نظامی نه تنها عملکرد اقتصادی، بلکه عملکرد تولید سوژه‌های مطیع را دارد. جنگ—با ترویج اطاعت و فرمانبرداری—«به ایجاد ذهنیت محافظه‌کارانه کمک می‌کند.»

«در حالی که هزینه‌های کلان عمومی در آموزش و رفاه تمایل به تضعیف موقعیت ممتاز الیگارشی دارد، هزینه‌های نظامی به عکس عمل می‌کند. نظامی‌سازی همه نیروهای ارتجاعی را تقویت می‌کند... احترام کورکورانه به اقتدار آموزش داده می‌شود؛ رفتار مطیعانه تحمیل می‌شود؛ و مخالفت، خیانت یا ضد ملی تلقی می‌گردد.»

سرمایه‌داری، سرمایه‌داری تولید می‌کند که—دقیقاً به دلیل شکل سیاسی وجودش—به جنگ وابسته است. ریچارد بی. راسل—سناتور محافظه‌کار جنوبی امریکا در دهه ۶۰ که توسط B&S نقل شده—می‌گوید: «چیزی در آماده‌سازی برای نابودی وجود دارد که مردان را وادار می‌کند پول را بی‌پروا تر از زمانی که برای اهداف سازنده خرج می‌شود، هزینه کنند. نمی‌دانم چرا، اما در سی سال که در سنا بوده‌ام، فهمیده‌ام که وقتی پای خرید سلاح برای کشتن، نابودی، محو کردن شهرها از روی زمین و حذف سیستم‌های بزرگ حمل‌ونقل به میان می‌آید، مردان هزینه‌ها را با دقتی که برای خانه‌سازی یا بهداشت انسان‌ها به خرج می‌دهند، محاسبه نمی‌کنند.»

بازتولید سرمایه و طبقه کارگر با انقلاب‌های قرن بیستم سیاسی شد. مبارزه طبقاتی—با اشغال این واقعیت—تضادی رادیکال بین بازتولید زندگی و بازتولید نابودی آن را آشکار کرد، تضادی که از دهه ۱۹۳۰ تنها عمیق‌تر شده است.

یادداشت‌های پایانی

- * - آپوکالیپس: در یونان باستان مسیحی به معنای «آشکارسازی» است. نویسنده به معنای رایج «پایان جهان» اشاره می‌کند.
- * - سرمایه مالی: توهمی مانند پولی که ادعا می‌شود آن را می‌سازد. ثروت چند الیگارش (ماسک، بزوس...) صدها میلیارد دلار افزایش یافت—بدون ایجاد ارزش واقعی—و سپس ناپدید شد.
- * - بدهی عمومی: ناشی از حق دولت‌ها برای چاپ پول بدون پشتوانه. امریکا با دلار بی‌پشتوانه، تورم را به جهان صادر می‌کند. بدهی عمومی امریکا از ۱۲۰٪ تولید ناخالص داخلی فراتر رفته است.
- * - هزینه‌های نظامی: ناتو ۵۵٪ هزینه‌های نظامی جهان را صرف می‌کند، روسیه ۵٪. اتحادیه اروپا قصد دارد ۸۵۰ میلیارد یورو دیگر برای تسلیحات هزینه کند.
- * - تأمین مالی تسلیحات: اتحادیه اروپا برای بهداشت و آموزش پولی نداشت، اما ۸۵۰ میلیارد یورو در ۴۸ ساعت برای تسلیحات پیدا کرد!
- * - پیامدهای تسلیحات: صنعت تسلیحات نیازمند «مصرف» تولیداتش—یعنی جنگ—است. این فساد در ابعادی بی‌سابقه است.

۲۷ اپریل ۲۰۲۵